

## چکیده

در کتاب گرانقدر نهج البلاغه، که از لحاظ عظمت و عمق معانی و شیوایی و زیبایی الفاظ، تالی قرآن مجید است و آنرا دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق دانسته‌اند، در کنار حکمتها، معارف و رهنمودهای آموزنده و زندگی ساز و متنوع آن، که چونان گوهرهای فاخر و ذخایر نفیس دریایی است کرانه ناپیدا، مسأله حکومت رهبری جامعه اسلامی پایگاهی والا دارد و از اهمیتی خاص برخوردار است. چنانکه در اغلب خطبه‌ها، وصایا، خصوصاً نامه‌هایی که امام علی بن ابی طالب (ع) در زمان خلافتش به نمایندگان خود یا کارگزاران حکومت اسلامی در مناطق مختلف دنیای آن روز اسلام نگاشته، ضمن رهنمودها و توصیه‌هایی که به آنان در اجرای قوانین الهی و برقراری عدالت اجتماعی فرموده است، صفات و مکارم اخلاقی را که لازمه شخصیت یک رهبر و حاکم حقیقی مسلمان می‌باشد، به خوبی مشخص و ارائه نموده است.

بی‌گمان، این صفات و ویژگیهای اخلاقی که در مقاله حاضر - به اجمال - پیرامون آنها بحث شده، بازتابی است از آنچه که خود امیرمؤمنان (ع) بدان متصف و متخلق بوده و یا در واقع این سیمای درخشان و منحصر به فرد خود اوست که در آئینه نهج البلاغه تجلی می‌کند و الگوی کامل و مثل اعلائی را از رهبر جامعه اسلامی، به دست می‌دهد. شاید بتوان گفت که جامعه رهبری و زمامداری جهان اسلام - پس از پیامبر اکرم (ص) و برای همیشه - تنها بر

سید احمد رزومند  
زاد ۱۳۰۵

حسین رزمجو

قامت مردانه امام علی (ع) برازنده باشد، چه به گفته دانشمند و نویسنده مصری سنی مذهب - عبدالفتاح عبدالمقصود - مؤلف کتاب مشهور الإمام علی بن ابی طالب:

«من که همواره اخلاق و موهبت‌های الهی یا آنچه را که تشکیل دهنده شخصیت واقعی است، مقیاس شناخت انسانی قرار داده‌ام، بعد از محمد (ص) کسی جز علی (ع) را ندیده‌ام که بتواند در ردیف او باشد. قصد من در این سخن به طرفداری از تشیع نیست، بلکه این رأیی است که حقایق تاریخ بدان گویاست. علی (ع) برترین مردی است که مادر روزگار تا پایان عمر خود چون او نژاید. آری، او مجسمه‌ای از کمال و بزرگی است که در قالب بشریت ریخته شده است.»

یا به گفته شاعر:

مادر گیتی نژاید در جهان مثل علی  
آسمان در ترکشش گویی همین یک تیر داشت

نوع رهبری جامعه اسلامی یا ولایت و زعامت فقیه که در واقع تداوم خط مشی انبیاء الهی و مکمل مسئولیت ولایتمهداری ائمه معصومین می‌باشد؛ به تعبیر فلاسفه: «از نوع سیاست فاضله بوده که غرض از آن تکمیل خلق و لازم‌هاش نیل به سعادت است، چه سایش

فاضل - همواره - تمسک به عدالت کند و رعیت را به جای اصدقاء دارد و مدینه را از خیرات عامه مملو نماید و خویش را مالک شهوات دارد، در حالی که در سیاست ناقصه - که عکس سیاست فاضله است - نتیجه آن استعباد خلق است و لازم‌هاش نیل به شقاوت، چه سایش ناقص، تمسک به جور کند و رعیت را به جای خول (خدمتکاران و چارپایان) او عبید دارد و مدینه را از شرور عامه آکنده کند و خویشتن را بنده شهوات دارد.»<sup>(۱)</sup>

به عبارتی دیگر، برای حکومت و مدیریت جوامع در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان به دو مکتب با دو جهان‌بینی مغایر قائل شد: یکی مکتب مبتنی بر اصالت وحی و ساختار حق جویی و عدالت‌خواهی و دو دیگر: مکتب پایه‌گذاری شده بر اصالت رأی، که پیشبرد اهداف حاکم و غالباً توأم با حق‌کشی و ستمگری و نفی ارزشهای اخلاقی، اصل شمرده می‌شود. در مکتب نخستین، که روش پیامبران و رهبران دین مدار صالح خدا ترس و با تقوی است، هدف اصلی رهبر یا حاکم، تأمین رضای خداوند و مصالح مردم و پاسداری از حقوق محرومان است و در مکتب دوم که شکل احراز زمامداری به صور انتصاب، وراثت سلطنتی، انتخاب، قهر و غلبه، کودتا و نظایر آن میسر می‌گردد؛ تأمین منافع شخصی و ارضای حس جاه‌طلبانه زمامدار، یا دارودسته و حزب پشتیبان او ملاک عمل بوده و منظور اصلی و هدف غائی حکومت استثمار و استعباد خلق است.

چنانکه ماکیاول (۱۴۶۹-۱۵۲۷ م) تاریخدان و سیاستمدار شهیر اروپایی در کتاب معروف خود - شهریار - بدین موضوع تصریح کرده است: که زمامدار لایق کسی است که درندگی شیر و تزویر رویه را توأمأ دارا باشد، و برای دستیابی به شهرت و قدرت، بتواند از هر وسیله‌ای سود جوید ولو ارزشهای اخلاقی و خصایل انسانی را در راه رسیدن به اهداف جاه طلبانه خود، زیر پای گذارد.

به عقیده وی: «چون حقوق و قوانین یک جامعه، منبعث از اراده و خواست زمامدار می‌باشد؛ لذا حکمروایان مجازند به هر عملی، حتی ظلم و زور و خیانت و پیمان شکنی و دروغ دست یازند، زیرا اهداف آنان توجیه کننده ابزار کار و نحوه عملشان در حکمروایی است و نیل به مقصود، اتخاذ هر نوع وسیله و عملی را برایشان مشروع می‌کند.»<sup>(۲)</sup>

در حالی که رهبر و زمامدار متدین معتقد به اصالت وحی که «صائناً لدینه حافظاً لنفسه، مطیعاً لأمر مولاه و مخالفاً لهواه»<sup>(۳)</sup> است و همواره رضای پروردگار و برقراری عدالت و خدمت به خلق و پاسداری از حق، نصب العین اوست، هیچگاه حقیقت را فدای مصلحت و منافع شخصی خود و دار و دسته‌اش نمی‌کند و دست خویش به جور و خیانت و نادرستی نمی‌آلاید و ولایت و حکومت بر مردم - فقط - از آن جهت برایش ارزش و اهمیت دارد، که بتواند به نیروی آن، مجری احکام الهی و گیرنده حقوق مظلومان و مستضعفان جامعه از مترفین و

ستمگران و دنیاداران بی‌بصر از خدا بی‌خبر، و تأمین کننده بهزیستی و آسایش خلق و عامل ترقی و هدایت و فرمانروایی که در این راستا نباشد، و به عنوان مقام و مرتبه‌ای دنیای و اشباع کننده حس ریاست طلبی و خودخواهی زمامدار تلقی شود، و در نظر چنین رهبری پشیزی ارزش ندارد.

چنانکه امام علی (ع) «آن را مانند سایر مظاهر مادی دنیا حتی از استخوانِ خوکی که در دست انسان خوره‌داری باشد، بی‌مقدارتر می‌شمرد.»<sup>(۴)</sup>

و به نقل ابن عباس در داستان خاصف النعل، امام (ع) در حالی که با دست خویش، کفش کهنه‌اش را پینه می‌زند و از ابن عباس می‌پرسد که قیمت این کفش چقدر است؟ او می‌گوید: هیچ، امام (ع) می‌فرماید: به خدای سوگند که ارزش این کفش کهنه در نظر من، از حکومت و امارت بر شما بیشتر است، مگر آنکه عدالتی را اجرا کنم یا حقی را به صاحب حقی برسانم، یا باطلی را از میان بردارم.

«وَ اللَّهُ هِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِهْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أُدْفَعُ بَاطِلًا.»<sup>(۵)</sup>

و در مواردی دیگر انزجار خود را از ریاست و امارت با چنین جملاتی بیان داشته است:

«وَ اللَّهُ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ وَ لَا فِي الْأَوْلَايَةِ إِزْبَةٌ وَ لَكِنُّكُمْ دَعَوْتُونِي إِلَيْهَا وَ حَمَلْتُمُونِي عَلَيْهَا.»<sup>(۶)</sup>

به خدا قسم من خواستار خلافت و علاقه‌مند به حکومت نیستم، ولی شما مرا دعوت به آن نموده

و به قبولش وادارم کرده‌اید.

بنابراین رهبری و زعامت از دیدگاه اسلام و از جمله از نظر نهج البلاغه، وظیفه‌ای است آنچنان خطیر و سنگین، که جز از بزرگمردانی که بر پایه کتاب خدای فرمان می‌رانند و وجود عزیز خویش را به منظور برقراری عدالت اجتماعی و رفع ظلم، و پاسداری از حقوق مظلوم، وقف خدمتگزاری خدا و خلق نموده‌اند، ساخته و میسر نیست، و یا به گفته امام علی (ع) - در خطبه شفشقیه - رهبری و مسئولیت اداره اجتماع به منزله تن پوشی نیست<sup>(۷)</sup> که هر کسی لایق پوشیدن آن باشد.

«فَاعْلَمُ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ هُدًى وَ هَدَى فَأَقَامَ سُنَّةً مَعْلُومَةً وَ أَمَاتَ بِدَعْوَةٍ مَجْهُولَةٍ»<sup>(۸)</sup>

بلکه این جامه شایسته برترین بندگان خداست که دادگر و هدایت یافته و صالح هستند و می‌توانند مردم را به سوی فضایل و روشنایی‌های دین راهنمایی کنند و برپای دارنده سنتهای سنیة رسول اکرم (ص) و از بین برنده بدعتها و کج رویها باشند.

به عبارتی دیگر این چنین رهبر و پیشوایی که هدایتگر مردم به سوی فضایل و پاکی‌ها و مثل عینی آن از نظر نهج البلاغه در وجود شخصیتی به نام «امام» تجلی دارد، به رغم انتصابهای فرمایشی مبتنی بر زد و بندهای سیاسی متداول در جهان امروز نه او را انتصاب می‌کنند و نه انتخاب، نه مردم به او رأی می‌دهند و نه به خاطر انتصاب وی به این مقام، از وی تبعیت می‌نمایند.

بلکه به او معتقد می‌شوند و دعوتش را به واسطه منطقی که در اصالت پیام و حقیقت اندیشه‌اش می‌یابند می‌پذیرند...

افراد در برابر چنین رهبری همچنانند که در قبال یک نظریه علمی یا مکتب فلسفی، رابطه آشنایی و عامل تبعیت مردم از وی، ارزشهای اخلاقی و عملی مکتب اوست و در نتیجه ایمان و اعتقاد و سپس دوستی، ارادت، تعصب، تعهد، همگامی و فداکاری در راه وی پیش می‌آید... و در واقع، امام - انسانی است که هست، از آن گونه انسانهایی که باید باشد، اما نیست و اوست که انسانها همواره در طلب شناختن و نیازمند داشتنش بوده‌اند. از طرفی او یک مافوق انسان نیست، یک انسان مافوق است که هست و از جمله آن انسانهایی است که همواره می‌بایست باشند، اما در دوران تاریخ - جز مواردی - هیچگاه - نبوده است»<sup>(۹)</sup>

با توجه به این که حکومت نهادی است اجتماعی و قوام و دوام جامعه، رشد، نظم و تأمین رفاه مادی و روحی مردم بستگی به شخص زمامدار یا پیشوا دارد، لذا وجود حاکم یا رهبر برای جوامع انسانی - از لحاظ اسلام - واقعیتی است انکارناپذیر. بدین معنی که مردم - در هر حال - باید حکمروایی داشته باشند. صالح یا طالح، دادگر یا ستمگر، که یا به شیوه سیاست فاضله فرمانروایی کند و یا در جهت سیاست ناقصه حکم راند. چنان که امام علی (ع) در قبال شعار بی پایه و فریب دهنده خوارج یعنی «لا حکم الا لله» یا سخن به ظاهر حقی که از آن

اراده باطل داشتند و درصدد نفی هر نوع حکومتی بودند، صریحاً فرموده است:

«إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَيُبْلَغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَيُجْمَعُ بِهِ السَّيِّئُ وَيُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ وَتَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَيُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ السَّقَوِيِّ حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَيُسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ»<sup>(۱۰)</sup>

برای مردم - ناگزیر - امیری لازم است. خواه نیکوکار یا بدکار، تا مؤمن در قلمرو حکومت او به طاعت مشغول باشد و کافر بهره خود را بیابد و به واسطه از بین رفتن هرج و مرج که لازمه برقراری حکومت در یک جامعه است، خداوند در چنین جامعه‌ای که دارای حکومت است، هر کسی را به اجل مقدر بمیراند و توسط حاکم آن مالیات جمع‌آوری و با دشمنان مقابله شود، و راه‌ها ایمن گردد و حق ضعیف از قوی گرفته شود، و نیکوکار در رفاه و آسایش زندگی کند و از شر بدکار، آسوده ماند.

بنابر آنچه گذشت، به منظور دستیابی به مدینه فاضله یا جامعه آرمانی که فرمانهای خداوند در آن اجرا گردد، و مردمان صالح آزاده آسوده باشند و دانش و فضیلت و قسط و عدل بر آن سایه گسترد و دست متجاوزان و تبهکاران از آن کوتاه و زمینه شکوفایی و رشد استعدادها فراهم باشد - یقیناً - چنین جامعه‌ای به زمامداری لایق و شایسته، مدیر و مدبر، که واجد شرایطی خاص - از لحاظ فکری و اخلاقی و عاطفی - باشد، نیازمند است. این گونه رهبران، که مثل

اعلای آن در جهان اسلام، شخص شخص پیامبر اکرم (ص) و ائمه هدی (ع) می‌باشند و به گفته امام علی (ع) جز از راه شناخت و فرمانبری آنان، دستیابی به سعادت دنیا و آخرت و نیل به بهشت برین و نجات از آتش برای کسی میسر نمی‌شود:

«إِنَّمَا الْأَئِمَّةُ قُومًا اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ وَعَزَافُوهُ عَلَى عِبَادِهِ وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوهُ»<sup>(۱۱)</sup>

همانا پیشوایان راستین، قیام‌کنندگان و بر پای‌دارندگان آئین خداوندند که برای راهنمایی مردم، پیرو اوامر و نواهی پروردگار هستند و او را به بندگانش می‌شناسانند و کسی به بهشت داخل نمی‌شود مگر این که ایشان را بشناسد و آنان نیز او را بشناسند و در آتش وارد نمی‌شود، مگر کسی که ایشان را منکر باشد و آنان نیز او را از آن خویش ندانند.

سیمای این‌گونه رهبران در آئینه نهج البلاغه، دارای خطوطی روشن و مشخص است که ویژگیهای عمده و برجسته آن را، خلیقات و روحیات ذیل تشکیل می‌دهد.

### الف: حقمرداری و خداترسی

حق، که در معانی «درستی، حکم مطابق با واقع، ضد باطل و آنچه به عهده کسی ثابت باشد و ادای آن واجب»<sup>(۱۲)</sup> استعمال شده و لازمه رعایت و ادای آن خداترسی یا داشتن وجدانی پاک و آگاه است، مهمترین ویژگی اعتقادی و اخلاقی است که حاکم و رهبر اسلامی - از دیدگاه

نهج البلاغه - باید دازا باشد و به تعبیر امام علی (ع) اصولاً کسی که مدار اندیشه‌ها و گفتار و رفتارش، حق باشد و در همه چیز حق را ملاک ارزیابی قرار دهد، و از باطل بپرهیزد ولو آنکه عمل به حق برایش زیانمند و باطل برای او سودمند باشد، برترین مردم، نزد خداوند است: «إِنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ كَانَ الْعَمَلُ بِالْحَقِّ أَحَبَّ إِلَيْهِ وَإِنْ نَقَصَهُ وَكَرِهَتْهُ مِنَ الْبَاطِلِ وَإِنْ جَزَّ إِلَيْهِ فَائِدَةٌ وَزَادَهُ» (۱۳)

همانا برترین مردم نزد پروردگار، کسی است که عملی به حق را بیشتر از باطل دوست داشته باشد، هر چند که حق به او زیان رساند و اندوهگینش کند، و باطل به او سود رساند و بهره‌مندش سازد.

اهمیت حقمرداری و خداترسی حاکم اسلامی و تأکیدی را که امام علی (ع) بر آن فرموده است، از جای جای نهج البلاغه، همچنین از رخدادهای آموزنده‌ای که تاریخ درباره صاحب این کتاب شریف به یاد دارد، می‌توان دریافت. از جمله در گفت و شنودی که امام (ع) با طلحه و زبیر به هنگامی که از او شکایت می‌کنند که چرا با ایشان در کارهای مسلمانان مشورت نمی‌کند و از آنان کمک نمی‌طلبد، چنین می‌خوانیم:

«رَجِمَ اللَّهُ رَجُلًا رَأَى حَقًّا فَأَعَانَ عَلَيْهِ أَوْ رَأَى جَوْرًا فَسَرَدَهُ وَكَانَ عَوْنًا بِالْحَقِّ عَلَيَّ صَاحِبِهِ» (۱۴)

خدای بیمارزد مردی را که چون حقی ببیند، به آن کمک کند، و اگر ستمی را مشاهده می‌کند از آن

جلوگیری نماید و همه وقت باریگر صاحب حق باشد.

و یا پس از واقعه نهروان و جنگ با خوارج، ضمن خطبه‌ای می‌فرماید:

«... الدَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيْزٌ حَتَّىٰ أَخَذَ الْحَقَّ لَهُ وَ الْقَوِيُّ عِنْدِي ضَعِيْفٌ حَتَّىٰ أَخَذَ الْحَقَّ مِنْهُ» (۱۵)

شخص خوار ستم‌کش، تا آن هنگام که حق او را ستمگر نگرفته‌ام، نزد من گرامی و ارجمند است و فرد توانمند ستم‌پیشه، تا زمانی که حق مظلوم را از او باز نستانده‌ام، ناتوان و حقیر است.

حقمرداری، برجسته‌ترین و درخشانترین نشانه سیمای معنوی رهبر جامعه اسلامی - در آئینه نهج البلاغه - است و همچنان که پیامبر اکرم (ص) به نقل ابودر - در شأن والای امیرمؤمنان (ع) فرموده است: «علی مع الحق و الحق مع حیث کان» (۱۶).

رهبران جوامع اسلامی - همواره و در همه چیز: در داوریه‌ها، در صدور فرمانها، در انتخاب مشاوران و عاملان و کارگزاران ولایت و حکومت و... باید حق را ملاک اعمال خویش قرار دهند و مخصوصاً ارزش دولتمردان خود را با حق بسنجند نه حق را با ایشان تا هیچگاه حق را فدای مصلحت نکند و پیوسته از این هراسناک باشند که در تشخیص و اجرای حق غفلت ورزند که به عقوبت الهی و عدل خداوندی گرفتار شوند.

خداترسی، که خود لازمه حقمرداری و از ویژگیهای رهبر اسلامی است، از دیگر موضوعات خطیری است که در اغلب خطبه‌ها و

نامه‌های نهج البلاغه درباره اهمیت آن بحث شده است. از جمله در نامه‌ای که امام علی (ع) به عثمان بن حنیف - استاندار خود در استان بصره - نگاهشته<sup>(۱۷)</sup> و او را با این سخنان به جزای الهی و فرجام کار غافلان از خدا بی‌خبر - هشدار داده است، چنین آمده:

«چون جایگاه فردای عمرمان تنگنای گوری است، که در تاریکی آن آثار زندگی پنهان و به دست فراموشی سپرده می‌شود و گودال گور، چونان غمکده‌ای است که اگر دستی را برای گشایش آن باز کنیم، جز فشار خاک و سنگ چیز دیگری را نخواهیم یافت. بنابراین، همت و کوشش من در مدت زندگانی، این است که نفس خویش را با استمداد از پرهیزکاری تربیت و خوار کنم، تا در روز ترسناک رستاخیر - یوم الخوف الاکبر - روح آسوده و در پیشگاه الهی سرافراز و رو سپید باشم.

و یا در داستانهایی چون: عقیل و آهن تفتیده<sup>(۱۸)</sup> و اشعث بن قیس و حلوی اهدایی<sup>(۱۹)</sup> او، درباره خداترسی حاکم اسلامی، اعتقاد راسخش را به قیامت و بازخواست الهی، چنین بیان داشته است:<sup>(۲۰)</sup>

«سوگند به خدا که دوست می‌دارم بستر آسایشم را بر خارهای تن‌گزای بیابان بگسترانم و شب - همه شب - بر آن بالین گزنده ناهموار بیدار مانم. راضیم که مرا با زنجیری آهنین سخت فروبندند و در کوه و صحرا بر سنگ و خاک بکشانند، ولی هرگز رضایت نخواهم داد که قلبی از رفتار من و خاطری از کردارم چنان پریشان و

آزرده گردد، که خدای خویشان را با آرایش وجدان و دامن آلوده دیدار کنم... مگر نه این است که پس و پیش و دیر یا زود در تنگنای گور خواهم خُفت، و در اولین لحظه که چشم از جهان فروبندیم، دیده به روی پروردگار دادگر می‌گشاییم؟ من از روز بازپرسی و محضر عدل خداوند، سخت بیمناکم».

... برادرم عقیل که مردی ناتوان و نابیناست، وقتی به سراغم آمد، کودکان معصوم خود را که از فرط بینوایی، چهره‌های نیلگون داشتند، در پیشگاه من به شفاعت حاضر کرده بود بلکه بتواند یک صاع گندم بیش از حقوق مقرر خود از بیت‌المال استفاده کند. نمی‌توانم بگویم که با چه زبان، شرح فقر و تهدیدستی خود را می‌داد و چگونه در انجام تقاضای خود تضرع و ناله می‌کرد. چه بسا روزها که با اصرار و تکرار، خواهش خود را تجدید می‌نمود. من در پاسخ او همیشه خاموش بودم و ناله‌های جگرخراشش را به خونسردی و با بی‌اعتنایی گوش می‌دادم.

اما او از سکوت من - گویی - چنین نتیجه گرفته بود، که ممکن است دینم را به دنیای او بفروشم و برای آسایش برادرم، در مال دیگران خیانت کنم. تا روزی آهن پاره‌ای را در آتش سرخ کردم و به انتظار عقیل، آن شراره جانگداز را گرم نگاهداشتم. همین که برای آخرین دفعه از تیره‌بختی خود سخن گفت و تهدیدستی خویش را عذر خیانت من قرار داد، پاره آتش را به جای سکه طلا در دستش گذاردم.

«چنان فریاد کرد، که پنداشتم هم اکنون بدرود

زندگی خواهد گفت و سراپای وجودش از گرمی مشتعل خواهد گردید. مانند شتری که در قربانگاه میان خون خود می غلطد، فریادهای سهمناک می کشید. به او گفتیم: ای عقیل! مادر به عزایت گریه کند، تو از این پاره آهنی که انسانی آنرا به بازیچه گذاخته است، چنین می نالی؟! ولی من، من آتشی را که از خشم پروردگار شعله می زند، چگونه تحمل نمایم؟<sup>(۲۱)</sup>

لزوم حقمنداری و خداترسی را امیرمؤمنان که از سوی دیگر از سوی خطاب به مسئولان جامعه اسلامی، و از طرفی به قاطبه مسلمانان با چنین عباراتی بیان فرموده و آنان را به رعایت حقوق مستضعفان نیازمند دعوت کرده است:

«ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ مِنَ الْمَسَاكِينِ وَالْمُحْتَاجِينَ... وَ أَحْفَظْ لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ».<sup>(۲۲)</sup>

پس - ای رهبران - از خدای بترسید! از خدای بترسید! درباره طبقة تهیدستان و نیازمندان، که چاره‌ای برایشان در رفع فقر و محرومیت، نیست. ... و برای رضایت خداوند، آنچه را پروردگار از حق خود به شما امر فرموده است، بجای آرید!

«قَالَ اللَّهُ أَنْ تَشْكُوا إِلَيَّ مِنْ لَأ يُشْكِي شَجْوَكُمْ وَ يَنْقُضُ بَرَاهِيَهُ مَا قَدْ أَبْرَمَ لَكُمْ إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حَمَلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ الْإِبْلَاحُ فِي الْمُؤَظَّةِ وَ الْاجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ وَ الْإِحْيَاءُ لِلْسُّنَّةِ وَ إِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى مُسْتَحِقِّهَا وَ إِجْسَادُ الشُّهَدَانِ عَلَى أَهْلِهَا فَبَادِرُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِ تَضَوُّجِ نَبِيِّهِ».<sup>(۲۳)</sup>

ای مردم! از خدای بترسید و شکایت پیش

کسی (رهبر و زمامداری) که اندوهتان را نمی تواند برطرف کند، نبرید، و از شخصی که به رأی خود، احکام الهی را که بدان اعتقادی استوار دارید، می شکند، استمداد ننمایید. به تحقیق، وظیفه رهبر جز قیام به آنچه پروردگارش به وی امر فرموده نیست. وظایف او: کوشش در موعظه و پند دادن به مردم و زنده نگهداشتن رفتار رسول خدا(ص) و اجرای قوانین و حدود الهی و احقاق حق مردم و رساندن سهم بیت‌المال به صاحبانش است. ای مردم! در غیر طریق حق گام منهدید و دست ارادت و بیعت به سوی هر بی‌خبر از احکام دین دراز نکنید و برای کسب دانش دین پیش از آنکه گیاه آن بخشکد (قبل از آنکه امام و یا جانشین راستین او از میانتان برود) بشتابید.

حقمنداری و خداترسی، که به جرأت می توان آن را مهمترین خصلت، یا گل سرسبد مکارم اخلاقی زمامدار اسلامی دانست، خود پدیدآورنده صفات پسندیده دیگری خصوصاً زهدورزی و بی‌اعتنایی به زخارف فریبای دنیا و سادگی در لباس و خوراک و دیگر وسایل زندگی و همرنگی با طبقات فقیر جامعه و فروتنی و افتادگی در شخص رهبر است. چنانکه مظاهر بارز این خلیقات را در وجود مقدس شخص امام علی(ع) و در رخدادهای آموزنده و جالبی که از زندگی پربرکت آن حضرت نقل شده است، می توان دید. به عنوان مثال، او در چند جای از نهج البلاغه - از جمله در نامه معروف خود به عثمان بن حنیف انصاری و در فرمان تاریخی اش به مالک اشتر نخعی، بر



زهدورزی و بی‌اعتنایی و رویگردانی رهبران اسلامی از لذات زودگذر مادی و قناعت پیشگی و سادگی در لباس و خوراک تکیه فرموده و وضع و شیوه زندگی خود را - که در واقع باید الگویی باشد برای همه زمامدارانی که دم از غمخواری مردم می‌زنند - این‌گونه توصیف نموده است:

«أَلَا وَإِنِّ إِمَامَكُمْ قَدِ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيَّةٍ وَ مِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيَّةٍ أَلَا وَ إِنِّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَ لَكِن أَعْيُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَادٍ فَوَاللَّهِ مَا كَزْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تَبْرَأُ وَ لَا ادَّخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَ قُرَأُ وَ لَا أَعْدَدْتُ لِتَالِي تُوْبِي طِمْرًا» (۲۴)

همانا، آگاه باشید که رهبر شما از دنیای خود به دو جامه کهنه و از خوراکیهای آن روزانه به دو قرص نان اکتفا کرده است، و بدانید که شما توانایی انجام چنین رفتاری را ندارید، اما مرا با پرهیزکاری و کوشایی و پاکدامنی و درستکاری تان یاری کنید و به خدای سوگند که من از دنیایان زر و سیمی نیندوخته‌ام و از غنایم آن مالی را ذخیره نکرده‌ام و جز کهنه جامه‌ای که بر تن دارم، تن‌پوش دیگری ندارم.

نکسته‌ای که تذکر آن به عنوان جمله‌ای معترضه - در این ضرور می‌نماید، این است که زهدورزی علی (ع) که منبعت از حقمنداری و خداترسی و بشردوستی اوست «یک زهد انقلابی است، نه از نوع زهد آنان که خود را در دنیا از پول و نان و لذت و موارد مشروع محروم می‌کنند، به منظور اینکه همه این موارد را فقط

خودشان در آخرت بدست آرند... این جاکم می‌خورند، برای آنکه آنجا بیشتر بخورند و این خود نوعی معامله است که با تقدیر خودشان کرده‌اند. اصلاً مال دنیا را بد می‌پندارند، اما زهد علی (ع) یک زهد انقلابی است و عبارت است از تحمل فقر، تحمل گرسنگی برای مبارزه با گرسنگی.

صرف نظر کردن از نان خویش، برای به دست آوردن نان مردم. همچنین از نظر زندگی فردی، هر چه بیشتر سبکبار و بی‌نیاز بودن به نان و نمکی سیر شدن و خود و خانواده خویش را سیر کردن تا در مبارزه برای سیر کردن مردم گرسنه زمان خود هیچگونه سنگینی بار زندگی فردی نداشتن» (۲۵)

و این گونه زهد انقلابی خداپسندانه است که او را به صداقت، صراحت و دقت در اجرای اوامر الهی و برقراری عدالت اجتماعی، و ضوابط را به جای روابط در کار حکومت اعمال کردن، وامی‌دارد، و چون نحوه عملش توأم با اخلاص و صداقت و پاکی است او را در چشم کسانی که ما کیاولوار وجود مقدسش را با چهره‌هایی چون: معاویه و عمر و عاص می‌سنجند و لازمه سیاستمداری را در خدعه و نیرنگ و فرصت‌طلبی و دورویی می‌دانند، بی‌تدبیر و ساده لوح و ساده‌اندیش جلوه گر می‌کند، و بدین جهت است که ناگزیر در جواب کوتاه‌اندیشانی بی‌خبر از معارف الهی و دور از زهدورزی واقعی، که معاویه را از او سیاستمدارتر می‌دانند، عبارات ذیل را از سر

درد، بیان می فرماید:

«وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةَ بِأَذَى مِنِّي وَ لَكِنَّهُ يُغْدِرُ  
وَ يُفَجِّرُ وَ لَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَذَى  
النَّاسِ وَ لَكِنْ كُلُّ غَدْرَةٍ فُجْرَةٌ وَ كُلُّ فُجْرَةٍ كُفْرَةٌ  
وَ لِكُلِّ غَادِرٍ لِرِوَاءٍ يُعْرِفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ اللَّهُ مَا  
أَسْتَغْفَلُ بِالْمَكِيدَةِ وَ لَا أَسْتَعْمَرُ بِالشَّدِيدَةِ»<sup>(۲۶)</sup>

به خدای سوگند، معاویه از من زیرک تر  
نیست، ولكن او حیله گر است و فاسد، و اگر زشتی  
خدعه و نیرنگ نبود - به شما نشان می دادم - که من  
زرنگ ترین مردم هستم، اما هر نیرنگ و  
فریب کاری، نوعی فسق و تباهی است. و در هر  
فسقی، گناه و نافرمانی خدای وجود دارد، و در  
رستاخیز برای هر حیله گر پیمان شکنی، پرجمی  
(نشانه ای) است که بدان شناخته می شود. قسم به  
پروردگار، که من غفلت نمی کنم تا درباره ام خدعه  
ورزند و در حل گرفتاریهای زندگی ناتوان نیستم.  
فرق من با معاویه صفات در این است که آنان پیرو  
شیطان و گرفتار هوای نفس خود هستند، و من در  
هر امری خدای و فرمانهای او را در نظر دارم و  
مدار کار و ارزشگزاریهام بر حق و خشنودی  
خداست.

عبارات حکیمانه ذیل که از نامه مشهور  
امام (ع) به مالک اشتر نخعی نقل می شود، مبین  
ورع، تواضع و زهدورزی انقلابی و  
خداپسندانه ای است که خود بدان متخلق بوده و  
کلیه زمامداران و رهبران اسلامی را به تخلق بدان  
خلقیات، توصیه فرموده است:

«فَاذِلِّكَ هَوَاكُ وَ شَحَّ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَحِلُّ  
لَكَ فَإِنَّ الشُّحَّ بِالنَّفْسِ الْإِنصَافُ مِنْهَا فَيَا أَحَبُّ

أَوْ كَرِهَتْ... وَ إِذَا أَخَذْتَ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ  
سُلْطَانِكَ أَهْبَةً أَوْ حَيْلَةً فَانظُرْ إِلَى عَظْمِ مُلْكِ  
اللَّهِ فَوَقَكَ وَ قَدَّرْتَهُ مِنْكَ عَلَى مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ  
مِنْ نَفْسِكَ فَإِنَّ ذَلِكَ يُطَامِنُ إِلَيْكَ مِنْ  
طِهَاجِكَ وَ يَكْفُفُ عَنْكَ مِنْ غَرَبِكَ وَ يَسِينُ  
إِلَيْكَ بِمَا عَزَبَ عَنْكَ مِنْ عَقْلِكَ إِيَّاكَ وَ  
مُسَامَاةَ اللَّهِ فِي عَظَمَتِهِ وَ التَّشَبُّهَ بِهِ فِي جَبْرُوتِهِ  
فَإِنَّ اللَّهَ يُدِلُّ كُلَّ جَبَّارٍ وَ يُهِينُ كُلَّ مُخْتَالٍ»<sup>(۲۷)</sup>

بر هوای نفس خود مسلط باش! و بر نفس  
خویش، از آنچه برایت حلال و روا نیست بخل  
بورز! زیرا بخل ورزی به نفس - در آنچه او را  
خوش آید یا ناخوشایند باشد، نوعی انصاف و  
دادگری است... و هرگاه امارت و حکومت برایت  
کبیر و خودپسندی پدید آرد، بزرگی و شوکت  
سلطنت خداوند را که فوق قدرت توست، به یاد  
آر! تا کبیر و سرکشی تو فرو نشیند. و سرافرازی را  
از تو بازدارد، و خردی را که از تو دور گشته است  
به سویت بازگردد، و بر حذر باش که خود را در  
بزرگی و توانایی با خداوند برابر شمیری و مانند  
ندانی، زیرا خداوند هر گردنکش متکبری را خوار  
و پست گرداند.

و یا با این گونه اندرزها، زمامداران را از  
خودستایی و استکبار، بر حذر می دارد و به  
فروتنی و شکسته نفسی دعوت می فرماید:

«إِنَّ مِنْ أَسْخَفِ حَالَاتِ الْوُلَاةِ عِنْدَ صَالِحِ  
النَّاسِ أَنْ يُظَنَّ بِهِمْ حُبَّ الْفَخْرِ وَ يُوَضَّعَ أَمْرُهُمْ  
عَلَى الْكِبَرِ وَ قَدْ كَرِهَتْ أَنْ يَكُونَ جَالٌ فِي ظَنِّكُمْ  
أَنِّي أَجِبُ الْإِطْرَاءَ وَ اسْتِغَاةَ النَّتَاءِ وَ لَسْتُ بِمَحْنِدٍ  
اللَّهُ كَذَلِكَ... فَلَا تُكَلِّسُونِي بِمَا تُكَلِّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةَ

وَلَا تَتَّخِظُوا مِنِّي بِمَا يُتَّخِظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ  
وَلَا تَخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ» (۲۸)

از پست‌ترین حالات فرمانروایان نزد مردم نیکوکار، آن است که گمان دوستداری فخر و خودستایی به آنها برده شود، و رفتارشان حمل به کبر و خودخواهی گردد، و من زشت می‌دارم از این که به اندیشه شما راه یابد که ستودن و شنیدن ستایش را از شما دوست دارم و سپاس خدای را که چنین نیستم... پس با من سخنانی که برای خوشامد گردنکشان - گفته می‌شود - نگوید. آنچه را از مردم خشمگین، خودداری و پنهان می‌کنید، از من پنهان مدارید! و به مدارا و چاپلوسانه با من رفتار ننمایید.

سیمای اخلاقی  
رهبر در  
منظر نهج البلاغه

شماره ۵۴، ۱۱۱

### ب: دادگری و ظلم‌ستیزی

پس از حکمداری و خدا ترسی، مهمترین ویژگی اخلاقی که به اعتقاد صاحب نهج البلاغه شریف، باید در رهبر جامعه اسلامی باشد، خصلت عدالتخواهی و ستم‌ستیزی است.

اگر عدالت را به مفهوم: اصل برابری طبقاتی و تساوی حقوق انسانی در جامعه، و نفی هرگونه تبعیض یا رعایت استحقاقها، و رساندن حق، به ذیحق، در نظر گیریم و ظلم را به معنی اعم آن شامل: همه قبایح شرعی و عقلی بدانیم و از گناهان بزرگ به حساب آریم، و از طرفی با توجه به این که خداوند فرجام دردناک ظالمان را با چنین تعبیرات خبر داده است:

«وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (۲۹)



«فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ» (۳۰)

مالاً ارزش دادگری و ظلم‌ستیزی و لزوم آن در زمامدار جامعه اسلامی مشخص تر می شود.

بی‌گمان، عدالت از اصول اساسی در اداره جامعه به شمار می‌رود و عنوان مقدس ظلّ اللّهی

شایسته رهبران عادلّی است که متخلق به اخلاق الله شده‌اند، زیرا عدالت، از صفات خداوندی

است که خویشان را «قائماً بالقسط» (۳۱) خوانده و انتظام کائنات و پیدایش شب و روز و ابر و باد و

مه و خورشید و فلک و آفرینش انسان و سایر مخلوقات را بر پایه عدل قرار داده است. به

تصریح قرآن مجید، هدف از ارسال پیامبران برقراری عدالت در جوامع انسانی است:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (۳۲)

و خداوند خود به کزات مردمان را این گونه به دادگری و نیکوکاری دعوت فرموده است:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (۳۳)

«إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» (۳۴)

و یا چنین حکمتهایی را درباره اهمیت دادگری - خطاب به زمامداران خداشناس جوامع انسانی - بر زبان پیامبر عدالت گسترش جاری

ساخته است که: «یک ساعت عدالت کردن حاکم اسلامی بهتر

است از عبادت هفتاد ساله‌ای که جمیع روزهای آن را عابد با روزه و شبهایش را با طاعت و نیایش حق

سپری کند.» (۳۵)

آنچه مسلم است این که ثمرات دادگری و ظلم‌ستیزی حاکم اسلامی فراوان است و از جمله

برکات آن محبوبیت رهبر و بقای نام نیک او، دوام حکومت، آبادنی و وفور نعم خداوندی و

آسودگی و خرسندی مردم و فراهم شدن زمینه شکوفایی و رشد استعدادها در آحاد مستعد

جامعه و رسیدن حق به حقدار است. چه به گفته شیخ اجل سعدی:

چو حاکم به فرمان داور بود

خدایش نگرهبان و یاور بود

گزند کسانش نیاید پسند

که ترسد که در ملکش آید گزند

و گر در سرشت وی این خوی نیست

در آن کشور آسودگی روی نیست

فراخی در آن مرز و کشور نخواه

که دلتنگ بینی رعیت ز شاه

از آن بهره‌ورتر در آفاق کیست

که در ملکرانی به انصاف نیست (۳۶)

همچنان که اشارت شد، لازمه دادگری و ظلم‌ستیزی رهبر جامعه اسلامی، حکم‌داری،

خداترسی، همچنین توانایی او در پاسداری از

احکام شریعت و آشنایی شاملش از وضع جامعه

و احوال مردم، عالم بودن یا واعظ غیرمتعظ

نبودن، رایزنی با مشاورانی فرزانه و پرهیزکار و

شجاع و مسئول در امور، غمخواری و شفقت

وی و کارگزاران حکومتش به مردم - خصوصاً به

طبقات محروم و مستضعف جامعه، سعی بلیغ او

در برطرف کردن مشکلات اجتماع و غور و

تأمل دائمی، در احوال گذشتگان به منظور

عبرت‌گیری از رخداد‌های زندگی و فرجام کار آنان، ترک هوی و هوس و پرهیز از لذت‌جویی‌های زودگذر، استقامت در تحمل‌شداید و ظلم‌ستیزی دایمی و سازش‌ناپذیری او با ستمکاران و دنیاپرستان بی‌بصر از خدا بی‌خبر است.

در نهج‌البلاغه شریف به تمامی ثمرات و برکات و لوازم مزبور توجه کامل شده و درباره هر کدام - به اقتضای حال و مقام - بحث و گفتگو به عمل آمده و رهنمودهای حکیمانه‌ای نظیر نکته‌های ذیل بیان گردیده است و یا به تعبیری دیگر در نگارگری سیمای اخلاقی راهبران راستین جامعه اسلامی، بر این خطوط و نشانه‌های معنوی تأکید و دقت زیادتری شده است:

**الف: توانمندی و دانایی رهبر در پاسداری و اجرای احکام شریعت، آشنایی او از وضع جامعه و احوال مردمان**

«إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ (بالخلافة) أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ»<sup>(۳۷)</sup>

همانا سزاوارترین مردم برای خلافت (رهبری) تواناترین مردم در اداره و سیاست‌گزاری جامعه و داناترین آنان به احکام خداوندی است.

«فَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِسَامٌ عَادِلٌ هُدًى وَ هَدًى فَأَقَامَ سُنَّةَ مَعْلُومَةٍ وَ أَمَاتَ بِدَعَاةٍ مَجْهُولَةٍ»<sup>(۳۸)</sup>

بدان که برترین بندگان نزد خداوند، رهبر عادل و درستکاری است که خود به راه حق هدایت

یافته و دیگران را نیز راهنما باشد و سنت و طریقه آشکار زندگی پیامبر(ص) را برپا دارد و بدعت باطل را از میان ببرد، و مردم را از نادرستی آن آگاه سازد.

«... فَهُوَ مِنْ مَعَادِنِ دِينِهِ وَ أَوْتَادِ أَرْضِهِ قَدْ أَلْزَمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ...»<sup>(۳۹)</sup>

پس او (رهبر دادگر پرهیزکار) از جمله معادن دین خدا و از لحاظ استواری در ایمان و معرفت چونان میخ‌های (کوه‌های) زمین اوست، زیرا چنین رهبری، دادگری را ملازم خود قرار داده است.

**ب: واعظ غیر متعظ نبودن**

«مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ وَ مُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ»<sup>(۴۰)</sup>

کسی که خود را پیشوای مردم کرده است، باید پیش از یاد دادن به دیگران، نخست به تعلیم خویش بپردازد و قبل از ادب کردن مردم به وسیله زبان و گفتار، به شیوه عمل و رفتار خویش آنان را ادب کند. همانا آموزنده نفس خود، - از لحاظ بزرگداشت و احترام - از ادب‌کننده مردم سزاوارتر است.

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَ اللَّهُ مَا أَحْتَكُمُ عَلَى طَاعَةٍ إِلَّا وَ أَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا وَ لَا أَنهَاكُمُ عَنْ مَعْصِيَةِ إِلَّا وَ أُنْتَاهَى قَبْلَكُمْ عَنْهَا»<sup>(۴۱)</sup>

ای مردم به خدا سوگند، من هیچگاه شما را به فرمانبری خداوند فرانسخواننده‌ام، مگر آنکه در

عمل کردن بدان فرمان، بر شما پیشی جسته‌ام و شما را از چیزی منع نکرده‌ام جز آنکه قبل از شما خودم از آن دوری جسته‌ام.

### ج: رایزنی با مشاورانی فرزانه، پرهیزکار و مسئول و شجاع

از وظایف مهم رهبر جامعه اسلامی، مشاورت دائمی با فرزانه‌گانی متقی و شجاع است. او باید در انتخاب چنین مشاورانی دقت کافی مبذول دارد و همه وقت این معیار ارزنده را که در حدیثی مأثور از رسول اکرم (ص) وجود دارد: «يَعْرِفُ الرَّجَالَ بِالْحَقِّ لَا الْحَقَّ بِالرَّجَالِ»<sup>(۴۲)</sup>.

پیش چشم داشته باشد و بدان عمل کند. که در غیر این صورت، اگر مشاوران و اطرافیان نزدیک او را کسانی تشکیل دهند، که ظاهراً در زئی علم و تقوی باشند، اما در باطن به زیور پرهیزکاری و پاکدامنی آراسته نباشند، طبعاً در قلمرو حکومت چنین حاکمی، خودمحموری، باندبازی و روابط، جای خدامحموری و ضوابط و قواعد و قوانین الهی را می‌گیرد و مالا استبداد دینی که به مراتب از استبداد سیاسی خطرناکتر است بر جامعه حکمفرما می‌شود و سرنوشت مردم به دست گروهی مغلطه کار متظاهر فریبکار می‌افتد و اینان که نقش تخریبشان در آن است که: «مطالب و سخنانی را از دین می‌گیرند و ظاهراً خود را آن طور که جالب عوام ساده لوح باشد، می‌آریند و مردمی را که از اصول دین بی‌خبرند و با اساس دعوت پیامبران، آشنایی

ندارند می‌فریبند و مطیع خود می‌سازند و عاقبت به این روش فرینده به نام غمخواری دین و نگهداری آئین - ظَلَّ الشَّيْطَانُ رَابِرَ سِرِّ عَمُومٍ می‌گسترانند و در زیر این سایه شوم جهل و ذلت مردم را نگاه می‌دارند و چون این دسته با عواطف پاک مردم سروکار دارند و ضمناً در لباس دین هستند و در سنگر دین نشسته‌اند، خطرشان بیشتر و دفعشان دشوارتر است... و به نص آیات:

«اتَّخِذُوا اَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ اَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ»<sup>(۴۳)</sup>

اطاعت از اینان شرک به ذات الهی می‌باشد. و از این روست که امام علی (ع) با چنین هشدارهایی زمامداران اسلامی را به انتخاب مشاوران و ندیمانی مصلح و متخلق به سجایای کریمه دعوت می‌فرماید:

«وَلَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا يَغْدُلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ وَيَعِدُكَ الْفَقْرَ وَلَا جَبَانًا يُضْعِفُكَ عَنِ الْأُمُورِ وَلَا حَرِيصًا يُزَيِّنُ لَكَ الشَّرَّ بِالْجَوْرِ فَإِنَّ الْبُخْلَ وَالْجُبْنَ وَالْحِرْصَ غَرَائِزُ شَقِيَّةٌ يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ»<sup>(۴۴)</sup>

ای مالک بنا بر فرمان خداوند که فرموده است: «و شاوروهم في الأمر فإذا عزمتم فتوكل على الله»<sup>(۴۵)</sup>.

در کارهای مشورت کن! اما بخیل را در رایزنی خود راه مده که تو را از نیکی کردن و بخشش بازمی‌دارد و از تهیدستی و فقر می‌ترساند. همچنین با ترسو مشورت مکن! زیرا او ترادر اقدام به عمل، سست می‌کند و شخص حریص را

برای مشاورت با خود بر مگزین! چه آزمند به واسطه منافع خویش، ستمگری به مردم را در نظرت پسندیده جلوه گر می کند. پس بدان که خست و ترس و آز، غرایزی گوناگون است که بدگمانی به خدا، آنها را در انسان گردمی آورد.

«... الصَّوْءُ بِأَهْلِ الْوَرَعِ وَالصَّدَقِ ثُمَّ رُضُّهُمْ عَلَىٰ الْأَيْتُورِ وَلَا يَبْجُحُوكَ بِبَاطِلٍ لَّمْ تَفْعَلْهُ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْإِطْرَاءِ تُحْدِثُ الزَّهْوَ وَتُسَدِّي مِنْ الْعِزَّةِ»<sup>(۴۶)</sup>

و خود را با برهیزکاران و راستکاران پیوند ده و با آنان هم نشین باش! و به ایشان بیاموز و وادارشان کن که ترا بسیار نستانند و در این که کار ناشایسته ای انجام نداده ای تو را با تملق گویی خود شاد کنند، زیرا از زیاده روی در ستایش شخص را خود پسند و سرکش می کند.

«وَأَكْثَرُ مَدَارَسَةِ الْعُلَمَاءِ وَ مُنَاقَشَةِ الْحُكَمَاءِ فِي تَثْبِيَتِ مَا صَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرٌ بِلَادِكَ وَ إِقَامَةِ مَا اسْتَقَامَ بِهِ النَّاسُ قَبْلَكَ»<sup>(۴۷)</sup>

و درباره استوار کردن آنچه آرامش و نظم را در شهرهای تحت حاکمیت تو برقرار می کند. و در برپاداشتن آنچه مردم بیش از تو برپا داشته اند یاری می دهد، با فرزندان مشاورت و با راستگویان و درست کرداران مذاکره کن.

نکته بسیار ظریف و آموزنده ای که در فرمانهای امام علی (ع) در نامه معروف خود به مالک اشتر ملاحظه می شود، توصیه ای است که آن حضرت به رهبران جوامع اسلامی در ارتباط با مشاوران، و خویشاوندان و نزدیکانشان فرموده و زمامداران را از خویشان و نزدیکانی که

خداترس و دادگر نیستند، برحذر داشته است.

«... إِنَّ لِلْوَالِي حَاصَةً وَ بَطَانَةً فِيهِمْ اسْتِثْنَاءٌ وَ تَطَاوُلٌ وَ قِلَّةٌ أَنْصَابٍ فِي مُعَامَلَةٍ فَاحْسِبْ مَا دَدَةٌ أَوْلَيْكَ بِقَطْعِ أَسْبَابِ تِلْكَ الْأَحْوَالِ وَ لَا تَقْطَعْ لِأَحَدٍ مِنْ حَاشِيَتِكَ وَ حَامَتِكَ قَطِيعَةً وَ لَا يَطْمَعَنَّ مِنْكَ فِي اعْتِقَادِ عُقْدَةٍ تَضُرُّ بَيْنَ يَلِيهَا مِنَ النَّاسِ فِي شَرْبٍ أَوْ عَمَلٍ مُشْتَرَكٍ يَحْمِلُونَ مَثْوَنَتَهُ عَلَىٰ غَيْرِهِمْ فَيَكُونُ مَهْنَأُ ذَلِكَ لَهُمْ دُونَكَ وَ عَيْبُهُ عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»<sup>(۴۸)</sup>

یقیناً حکمرانان را نزدیکان و خویشانی است که به خود سری و گردنکشی و تجاوز به مال مردم و بسی انصافی خو گرفته اند، پس ریشه و پایه شرارت ایشان را با از بین بردن موجبات آن صفات نکو هیده قطع کن! و به احدی از آنان که پیرامونت هستند، و به کسی از خاندان خویشاوندانت زمینی را واگذار مکن و باید هیچکس در تو به گرفتن مزرعه و کشتزاری که به وسیله آن به مردم زیان رساند و یا موجب خسارت همسایه اش در آبشخور یا کار مشترک دیگری گردد، طمع نبندد، زیرا در صورت چنین رخدادی، سود گوارایی برای آن آزمندان فراهم خواهد شد، و عیب و سرزنش آن در دنیا و آخرت بر تو خواهد بود.

**د - انتخاب کارگزاران و مأمورانی خوشنام، راست کردار و خداترس برای اداره جامعه**

«إِنَّ شَرَّ وُزَرَائِكَ مَنْ كَانَ لِلْأَشْرَارِ قَبْلَكَ وَ زِيْرًا وَ مَنْ شَرِكْتَهُمْ فِي الْأَتَامِ فَلَا يَكُونَنَّ لَكَ بَطَانَةً فَإِنَّهُمْ أَغْوَانُ الْأُمَّةِ وَ إِخْوَانُ الظُّلْمَةِ...»

فَاتَّخِذْ أَوْلِيَاكَ خَاصَّةً لِلْأَوْلِيَاةِ وَحَفَلَاتِكَ ثُمَّ لِيَكُنْ أَثَرُهُمْ عِنْدَكَ أَقْوَمُ لَهُمْ بِمِزْ الْحَقِّ لَكَ وَأَقْلَهُمْ مُسَاعَدَةً فِيمَا يَكُونُ مِنْكَ بِمَا كَرِهَ اللَّهُ لِأَوْلِيَايِهِ وَأَقْبَعًا ذَلِكَ مِنْ هَوَاكَ» (۴۹)

بدترین وزیران تو (کسانی که بر امور کشور می‌گماری و از رأی آنان کمک می‌طلبی) کسانی هستند که پیش از تو وزیر و شریک اشرار و بدکرداران بوده‌اند، و ایشان را در ارتکاب گناه و کارهای ناشایست یاری کرده‌اند... پس از میان کسانی که بزه‌کاران و ستمکاران را مددکار نبوده‌اند، افراد صالحی را برای وزارت و کارگزاری امور حکومت انتخاب کن! و ایشان را در خفا و آشکار، از نزدیکان خود قرار ده! و باید برگزیده‌ترین آنان نزدت و زیری باشد که سخن تلخ حق به تو بیشتر گوید و کمتر تو را در گفتار و کرداری که خدای برای دوستانش نمی‌پسندند، بستاند. اگر چه سخن تلخ حق و ستایش کمتر تو در آنچه می‌خواهی، سبب دلنگی و رنجش خاطر تو شود.

«وَلَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمِثْلَةٍ سِوَاةٍ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَرْهِيْدًا لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ وَتَدْرِيْبًا لِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ» (۵۰)

و نباید نیکوکاران و بدکرداران نزد تو یکسان و در یک مرتبه باشند که در این صورت - نیکان را از نیکی کردن بی‌رغبت کند و بدان را به اعمال ناپسند بیشتر وادارد.

در مورد افراد چاپلوس فرصت‌طلب که از زیانبارترین عوامل در کار مدیریت جامعه، و اغوای احتمالی شخص زمامدار هستند، و

اجتناب از آنان؛ امام علی (ع) در جواب مردی از اصحاب خود که با درازگویی تملق آمیزش به ستایش آن حضرت می‌پردازد، چنین فرموده است:

«إِنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظَّمَ جَلَالَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فِي نَفْسِهِ وَجَلَّ مَوْضِعُهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنْ يَصْغُرَ عِنْدَهُ لِعِظَمِ ذَلِكَ - كُلُّ مَا سِوَاهُ... إِنَّ مِنْ أَسْخَفِ خَالَاتِ الْوَلَاةِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ أَنْ يُظَنَّ بِهِمْ حُبَّ الْفَخْرِ وَيُوضَعَ أَمْرُهُمْ عَلَى الْكِبَرِ وَقَدْ كَرِهَتْ أَنْ يَكُونَ جَلَّالٌ فِي ظَنِّكُمْ أَنِّي أَحِبُّ الْإِطْرَاءَ وَاسْتِجَاعَ الشَّنَاءِ وَكُنْتُ - بِحَمْدِ اللَّهِ - كَذَلِكِ» (۵۱)

کسی که عظمت خداوند و بلندی قدر پروردگار در نظر و قلبش جای دارد، شایسته است که عظمت غیرخدا نزد او حقیر و ناچیز باشد... به درستی که از پست‌ترین حالات حکمرمایان نزد مردم نیکوکار، این است که گمان دوستداری فخر و خودستایی به آنان برده شود و رفتارشان حمل بر خودخواهی ایشان گردد. من زشت می‌پندارم از این که تصور کنید شنیدن مدح و ستایش را از شما دوست دارم. سپاس خدای را که چنین نیستم.

همچنین امام (ع) در جریان سفر شام به منظور جنگ با معاویه در صفین، که در شوال سال ۳۷ - هجری اتفاق می‌افتد، هنگامی که گروهی از دهقانان شهر انبار در مواجهه با آن حضرت، از اسبهایشان پیاده می‌شوند و به قصد بزرگداشت امام در برابرش چاپلوسانه خم می‌شوند و به ستایش او می‌پردازند، با شگفتی می‌فرماید:



«مَا هَذَا الَّذِي صَنَعْتُمُوهُ فَقَالُوا خُلِقْنَا مِثْلًا نُعَظَّمُ بِهِ أَمْرَاءَنَا فَقَالَ وَاللَّهِ مَا يَسْتَفْعُ بِهَذَا أَمْرَاؤُكُمْ وَإِنَّكُمْ لَتَشْقُونَ عَلَى أَنْفُسِكُمْ فِي دُنْيَاكُمْ وَتَشْقُونَ بِهِ فِي آخِرَتِكُمْ» (۵۲)

این چه کاری بود کردید؟ گفتند: این خوی و عادت دیرینه ماست که فرمانروایان خود را بدین طریق احترام می‌کنیم. پس امام - در مقام نکوهش فروتنی برای غیر خدا - فرمود: سوگند به خداوند که حکمروایان شما، از این عملتان سودی نمی‌برند شما نیز خویش را با این گونه اعمال در دنیا به رنج می‌افکنید و در آخرت به سختی گرفتار می‌کنید.



و عبارات ذیل که از عهدنامه مالک اشتر نقل می‌شود، امام خطاب به همه زمامداران اسلامی، آنان را با این گونه تذکرات حکیمانه، از غرور و تکبر و مجالست با افراد چاپلوس فرومایه - پرهیز می‌دهد:

«... وَإِذَا أَحَدَتْ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أَهْبَةٌ أَوْ مَخِيلَةٌ فَانظُرْ إِلَى عِظَمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ وَقُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلَى مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ فَإِنَّ ذَلِكَ يُطَامِنُ إِلَيْكَ مِنْ طَلْحِكَ» (۵۳)

هرگاه قدرت فرمانروایی برایت موجب کبر و خودپسندی شود، به عظمت خداوند که فوق

توست و به توانمندی ذات مقدس او و چیزهایی که بر آن قدرت نداری، ببندیش! که این گونه تفکر، کبر و سرکشی را در تو فرومی‌نشانند و سرافرازی را از تو می‌گیرد.

بنابراین، از دیگر ویژگیهای اخلاقی که در سیمای روحانی حاکم و رهبر اسلامی - در آئینه - نهج البلاغه - به چشم می‌رسد، منزه بودن از تفرعن و تعین در رفتار و گفتار و پندار است. زیرا تجمل در وسایل زندگی و داشتن خدم و حشم و پایبندی به تشریفات و مراسم فریابی چشم‌افسای گوش پرکنی که امروز در زندگی پرخرج و عریض و طویل سران و دولتهای جهان - خصوصاً به هنگام ملاقاتها، جشنها، بازدیدها یا به هنگام رفت و آمد آنان به کشورهای دیگر معمول است، از جمله اعمالی است که از قدر معنوی رهبر اسلامی می‌کاهد و از طرفی بذر دنیادوستی و تمایل به زخارف مادی و حسادت و کینه‌توزی را در دل افراد ضعیف نفس ریاست‌طلب یا کسانی که - فی‌الاولی - بیمار می‌باشند و در قاطبه مردم بینوای محروم، غم حقارت و مسکنت را تشدید می‌کند.

**غمخواری و شفقت به مردم خصوصاً به طبقات محروم مستضعف جامعه**  
از نامه امام (ع) به مالک اشتر:

«وَأَشِعْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سُبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُهُمْ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِنَّمَا أَحْ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَا نَظِيرٌ... فَأَشِطِبْهُمْ بِنِ عَفْوِكَ وَصَفْحِكَ مِثْلِ

سیمای اخلاقی  
رهبر در  
منظر نهج البلاغه

شماره ۵۴ ۱۱۷

الَّذِي تُحِبُّ وَ تَرْضَى أَنْ يُعْطِيكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَ صَفْحِهِ» (۵۴)

ای مالک! مهربانی با رعیت را در دل خود جای ده، و با آنان خوشرفتار باش و نسبت به مردم، همانند جانوری که خوردنشان را غنیمت داند، مباش، زیرا مردمان به دو دسته تقسیم می‌شوند: یا مسلمان و برادر دینی تو هستند، و یا غیر مسلمان، ولی در آفرینش مانند تو می‌باشند... پس با مهربانی و گذشت خودت ایشان را عفو کن همانگونه که دوست داری، خسداى تو را بیمارزد و مورد بخشایش قرار دهد.

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَرَضَ عَلَى أُمَّةٍ الْعَدْلَ أَنْ يُقَدَّرُوا أَنْفُسُهُمْ بِصَعْفَةِ النَّاسِ كَيْلًا يَتَّبِعُ بِالْفَقِيرِ فَقْرَهُ» (۵۵)

خداوند متعال بر رهبران دادگر واجب فرموده است که خود را با مردمان تنگدست برابر نهند، تا این که فقیر و تنگدست پریشانیش بر او فشار نیاورد و نگران نسازد.

از نامه امام (ع) به عثمان بن حنیف انصاری:  
«... هَبَّاتُ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَ يَفُودَنِي جَشْعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعِمَةِ وَ لَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ وَ لَا عَهْدَ لَهُ بِالشَّبْعِ أَوْ أَبِيَّةٍ مِبْطَانًا وَ حَوْلِي يُطَوِّنُ عَرُوقِي وَ أَكْبَادُ حَرَى... أَأَفْنَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ أَوْ أَكُونَ أُسْوَةً لَهُمْ فِي جُشُوبَةِ الْعَيْشِ...» (۵۶)

چه دور است که خواهش نفسانی بر من چیره شود، و بسیاری حرص مرا به برگزیدن غذاهای رنگارنگ و ادارد، در حالی که شاید به حجاز یا

بمامه کسی باشد که به قرص نانی نیازمند باشد!! هیهات که من باشکم سیر بخوابم در حالی که پیرامونم شکمهای گرسنه و جگرهایی گرم از تشنگی به سر برند... آیا من می‌توانم تنها به این خرسند باشم که مراز مامدار مؤمنان خطاب کنند در صورتی که در سختیهای روزگار با آنان شریک و همدرد و در بهره‌وری از تلخکامیها پیشوای آنان نباشم.

«... ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ مِنَ الْمَسَاكِينِ وَ الْمُحْتَاجِينَ وَ أَهْلِ الْبُؤْسِ وَ الزُّمْنَى فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعًا وَ مُغْتَرًّا وَ اخْفِظْ لِيهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ وَ اجْعَلْ لَهُمْ قِسْمًا مِنْ بَيْتِ مَالِكَ وَ قِسْمًا مِنْ غَلَّاتِ صَوَافِي الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ...؟؟؟ وَ لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لَهُمْ وَ تَفَقَّدْ أُمُورَ مَنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَفْتَحُمُهُ الْعَيْنُونَ وَ تَحْمِرُهُ الرِّجَالُ فَفَرِّغْ لِأَوْلِيكَ سِتْمَكَ مِنْ أَهْلِ الْحُشِّيَّةِ وَ التَّوَاضِعِ فَلْيَرْفَعْ إِلَيْكَ أُمُورَهُمْ ثُمَّ اغْمَلْ فِيهِمْ بِالْإِعْذَارِ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ تَلْقَاهُ فَإِنَّ هَؤُلَاءِ مِنْ بَيْنِ الرَّعِيَّةِ أَحْسَجُ إِلَى الْإِنْصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ وَ كُلُّ مَا عَزِدَ إِلَى اللَّهِ فِي تَأْدِيَةِ حَقِّهِ إِلَيْهِ وَ تَعَهَّدَ أَهْلَ الْيَمِّمْ وَ ذَوِي الرِّقَةِ فِي السَّنِّ مِمَّنْ لَا حِيلَةَ لَهُ...» (۵۷)

... پس از خدا بترس! از خدای بترس درباره طبقه پایین جامعه یا افراد درمانده و گرفتار رنج و ناتوانی، زیرا در این گروه هم کسانی هستند که ذلت و ناتوانی خود را اظهار می‌کنند و هم افرادی که به عطا و بخشش نیازمندند، ولی به واسطه داشتن عزت نفس، نیاز خود را اظهار نمی‌کنند پس به منظور رضای خداوند آنچه را که از حق خود

درباره ایشان به تو امر فرموده است به جای آور! و بخشی از بیت‌العمال را که در دست توست و قسمتی از غلات را در هر شهری به آنان اختصاص بده... و از روی گسردن کشتی از ایشان روی مگردان! و کارهای کسانی را که به تو دسترسی ندارند و مردم، آنان را با دیده خواری می‌نگرند، رسیدگی کن! و امین خود را که خداترس و فروتن باشد برای بررسی احوال ایشان قرار ده تا وضع حالشان را به تو خبر دهد. آنگاه درباره ایشان چنان رفتار کن که روزی که خدای را ملاقات خواهی کرد، عذرت پذیرفته شود، زیرا این طبقه در بین رعیت - به دادگری - از دیگران نیازمندترند. پس، در ادای حق هر یک از ایشان نزد خداوند عذر و حجت داشته باش و درباره یتیمان خردسال و پیران سالخورده بیچاره رسیدگی کن و کارساز مشکلات آنان باش!

دلسوزی و انساندوستی رهبر، از دیدگاه **نهج البلاغه** تا آن اندازه مهم است که همانگونه که در بخشی از نامه امام (ع) به مالک اشتر ملاحظه شد، آنجا که پای عدالت اجتماعی و رفاه طبقات مختلف جامعه پیش می‌آید، حضرت علی (ع) مسلمان و غیرمسلمان را به یک چشم می‌نگرند و از مسلمانان به عنوان «أخ لك في الدين» و از غیرمسلمان به عنوان «نظير بك في الخلق» نام می‌برد و در مورد کسانی که جزء مذهب ما نیستند، اما انسانند و تحت نظام و رهبری جمهوری اسلامی زندگی می‌کنند، می‌گوید:

دمائهم كدمائنا و اموالهم كاموائنا.

همه انسانها، خونشان مثل خود ما مسلمانان و

اموالشان مثل اموال ماست...

و حتی به حاکمش می‌نویسد:

حقوق اقلیت‌هایی را که از نظر مذهبی با تو شریک نیستند، اما در این رژیم رسمی دینی، تحت رهبری و قیادت تو زندگی می‌کنند، بیشتر از کسانی که در طبقه حاکم هستند و یا دین رسمی دارند و جزء اکثریت‌اند، مراعات کن! حتی مجال نده که آنها حقشان را از تو مطالبه کنند، تو به سراغشان برو و حقشان را بده.

در ترک‌تازیها و تجاوزاتی که بنی‌امیه به مرزهای قلمرو حکومت علی (ع) می‌کردند، یک زن یهودی که در ذمه حکومت او یا ذمه و مسئولیت اسلامی بوده، آسیب می‌بیند یا کشته می‌شود، علی (ع) به خاطر این که باید از او دفاع می‌شده و او نتوانسته است از آن زن در برابر مخالفت و دشمن دفاع کند، به قدری خشمگین می‌شود که محکم و با خشم در مسجد فریاد می‌زند:

«اگر انسانی از این ننگ بمیرد سرزنش نکند»<sup>(۵۸)</sup>

## تأمل و عبرت در احوال گذشتگان

«... فَمَنْ تَبَصَّرَ فِي الْفُطَيْنَةِ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ وَ مَنْ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ عَرَفَ الْعِبْرَةَ وَ مَنْ عَرَفَ الْعِبْرَةَ فَكَأَنَّمَا كَانَ فِي الْأَوَّلِينَ»<sup>(۵۹)</sup>

... هر کس در زیرکی بینا گردد راه راست - در علم و عمل - بر او هویدا می‌گردد و هر که حکمت و راه راست برایش آشکار شود پسند گرفتن از احوال گذشتگان را می‌شناسد و هر کس به پسند

گرفتن از احوال دیگران آشنا گردد بدان ماند که در میان پیشینیان زندگی کرده است و حال آنان را دیده و نتایج کردارشان را آزموده است.

«... أَنَّ النَّاسَ يَنْظُرُونَ مِنْ أُمُورِكَ فِي مِثْلِ مَا كُنْتَ تَنْظُرُ فِيهِ مِنْ أُمُورِ الْوَلَاةِ قَبْلَكَ وَ يَقُولُونَ فِيكَ مَا كُنْتَ تَقُولُ فِيهِمْ وَ إِنَّمَا يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحِينَ بِمَا يُجْرِي اللَّهُ لَهُمْ عَلَى أَلْسِنِ عِبَادِهِ فَلْيَكُنْ أَحَبَّ الذَّخَائِرِ إِلَيْكَ ذَخِيرَةُ الْعَمَلِ الصَّالِحِ فَأَمْلِكْ هَوَاكَ وَ شُحَّ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ فَإِنَّ الشُّحَّ بِالنَّفْسِ الْإِنْتِصَافُ مِنْهَا فَيَا أَحَبُّتْ أَوْ كَرِهْتْ»<sup>(۶۰)</sup>

به درستی که مردم به کارهای تو به همان چشم می نگرند، که تو به کارهای حکمرایان پیش از خود می نگری، و درباره تو همان را می گویند که تو درباره آنان می گویی. پس، باید بهترین اندوخته تو کردار شایسته باشد. بنابراین، بر خواهشهای نفسانی و هوایت مسلط باش و بر نفس خویش از آنچه برایت حلال و روا نیست بخل بورز! زیرا بخل و تنگ گرفتن بر نفس آماره، نوعی دادگری است - در آنچه او را خوش آید یا خوش نیاید - بی گمان کلیه ویژگیهای اخلاقی و عاطفی که در مباحث گذشته برای رهبر جامعه اسلامی - از دیدگاه نهج البلاغه - بیان گردید، در ستم ستیزی زمامدار تبلور و عینیت می یابد، و این خود از موضوعات گرانسنگ و خطیری است که امیرمؤمنان علی (ع) را به مسأله عدالت اجتماعی و سعی بلیغی که در اجرای آن داشته است، شاید همین یک نشانه بسنده باشد که تمام عمر پربرکتش را در راه بسط و برقرار آن به کار گرفته

و آخر الامر نیز جان پاکش را برای آن به گونه ای فدا کرده است که درباره او گفته اند:

«قتل فی محراب عبادته لشده عدله».

عبارات ذیل، اندکی است از بسیار و مشتق است از خروار گفتارها و توصیه هایی که امام (ع) درباره ستم ستیزی و دادگری رهبران اسلامی بیان فرموده است:

«قَدْ أَرَمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ فَكَانَ أَوَّلَ عَدْلِهِ نَفْيُ الْهُوَى عَنْ نَفْسِهِ يَصِفُ الْحَقَّ وَ يَعْمَلُ بِهِ»<sup>(۶۱)</sup>

- بر زمامدار است که دادگری را ملازم خود قرار دهد. مرحله آغازین عدالت آن است که خواهشهای نفسانی را از خویش دور سازد و حق را بیان کند و بر طبق آن رفتار نماید.

«...إِنَّمَا اللَّهُ لِأَنْصِفَنَّ الْمَظْلُومَ مِنْ ظَالِمِهِ وَ لِأَقْوَدَنَّ الظَّالِمَ بِحِزَامَتِهِ حَتَّى أُرِدَّهُ مِنْهُلِ الْحَقِّ وَ إِنْ كَانَ كَارِهًا»<sup>(۶۲)</sup>

سوگند به خدا که برای گرفتن حق ستم دیده از ستمگر، از روی دادگری و انصاف فرمان می دهد، و ستمکار را - همانند شتری که در بینی اش حلقه کنند و مهارش را بکشند - با حلقه بینی اش می کشم تا به آبشخور حق وادارش سازم، اگر چه به آن بی میل باشد. ستمگر را ذلیل می گردانم تا حق ستم دیده را از وی بستانم.

«... وَ اللَّهُ لَأَنْ أُبَيَّتَ عَلَى حَسَبِ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا أَوْ أُجِرَ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّدًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَ غَاصِبًا لِثَنِيٍّ مِنَ الْحَطَّامِ وَ كَيْفَ أَطْلِمُ أَحَدًا لِنَفْسٍ يُسْرِعُ إِلَى الْبَلِيِّ قَفُوهَا وَ يَسْطُولُ فِي النَّزَى حُلُوهَا»<sup>(۶۳)</sup>

سوگند به، خداوند، اگر شب را بیدار بر روی خار سعدان بگذرانم و در حالی که با غل و زنجیر دست و پایم را بسته‌اند بر خار خاشاک بیابانم بکشند، نزد من این عمل محبوبتر است از آنکه خدا و رسول او را در رستاخیز در حالتی ملاقات کنم که بر بعضی از بندگان ستم کرده یا چیزی از مال دنیا را غصب کرده باشم، و چگونه به کسی ستم روا دارم برای نفسی که به شتاب جوانیش به پیری می‌گراید و همواره به سوی کهنگی و پوسیدگی (مرگ) پیش می‌رود، و مدت اقامتش در زیر خاک بس دراز است.

«...وَ إِنْ أَفْضَلَ قُرَّةَ عَيْنٍ السُّلَاةَ اسْتِقَامَةً الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ وَ ظَهُورَ مَوَدَّةِ الرَّعِيَّةِ وَ إِنَّهُ لَا تَظْهَرُ مَوَدَّتُهُمْ إِلَّا بِسَلَامَةِ صُدُورِهِمْ...» (۶۴)

همانا نیکوترین چیزی که زمامداران را خرسند می‌کند، برپا داشتن دادگری در شهرها و آشکار ساختن دوستی رعیت است، و دوستی مردم هم آشکار نمی‌شود، مگر آنکه سینه‌های آنان از بیماری خشم و کینه نسبت به حکمروایانشان سالم ماند.

«أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فَيَمُنَّ وَ لَيْتَ عَلَيْهِ وَ اللَّهُ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَيْرٌ وَ مَا أَمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَ إِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ أَلَا وَ إِنْ إِعْطَاءَ الْمَالِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ تَبْدِيرٌ وَ إِسْرَافٌ...» (۶۵)

آیا از من می‌خواهید که با ستمکاری پیروزی را به دست آوردم؟! خدای را سوگند تا هنگامی که اختلاف شب و روز وجود دارد و تا زمانی که ستارگان به دنبال هم رهسپارند، چنین کاری را

نمی‌کنم، اگر بیت‌المال از آن خودم بود هر آینه آن را به طور مساوی بین مردم تقسیم می‌کردم، در حالی که بیت‌المال از آن خداست، بدانید که بخشایش مال به غیر مستحق آن ناروا و اسراف است...

و بالاخره در نصایح خود به امامان همام حضرت امام حسن و امام حسین (ع) لزوم ستم‌ستیزی دائمی رهبران اسلامی را با این عبارات حکمت‌آمیز اظهار می‌دارد:

«كُونَا لِلظَّالِمِ خَضًا وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا.» (۶۶)

همیشه دشمن ستمگر و یاور ستم‌دیده باشید.

کوتاه سخن آنکه علاوه بر آنچه گذشت، سیمای اخلاقی رهبر راستین جامعه اسلامی را - در آیینة نهج‌البلاغه خطوط و ویژگیهای دیگری نیز هست که مظاهرشان را در چهره روحانی انسانهای مؤمن صالحی که به تعبیر پیامبر اکرم (ص):

«زهاد الليل و أسد النهار» می‌توان مشاهده کرد.

بندگی خاضعانه، رضا، قناعت، شجاعت، فصاحت و بلاغت در گفتار، اعتدال در امور، شکیبایی و پشتکار، استقامت و کوشندگی، آینده‌نگری، عزم اراده قوی، قدرت تصمیم‌گیری در رزم و داوری، اخلاص و راستی در پندار و گفتار و کسردار و... از جمله آن ویژگیهاست و تمامی این مکارم در شخص شخص صاحب آن آیینة پاک، یا وجود مقدس امیرمؤمنان و مولای متقیان علی بن ابی‌طالب (ع) جمع است و به واقع آنچه خوبان همه دارند - آن

سیمای اخلاقی رهبر در منظر نهج‌البلاغه شماره ۵۴، ۱۲۱

## پانویست‌ها

- ۹- امت و امامت، دکتر علی شریعتی، ج تهران، ۱۳۵۱  
ش، انتشارات حسینیه ارشاد، صص ۱۰۸ و ۱۷۰ و ۱۱۹ و  
۱۱۸.
- ۱۰ و ۱۱- نهج البلاغه، ضبط نصح...: الدكتور صبحی  
الصالح، - ایضاً - و من کلام له (ع) (۴۰)، ص ۸۲، خ (۱۵۲)،  
ص ۲۱۲.
- ۱۲- لغت نامه دهخدا، شماره ۴۸، چاپ تهران، ۱۳۳۸،  
انتشارات سازمان لغت نامه دهخدا، صص ۷۳۷ و ۷۳۸.
- ۱۳- ۱۳- نهج البلاغه، ضبط نصح...: الدكتور صبحی  
الصالح، - ایضاً - و من کلام له (ع)، (۱۲۵) ص ۱۸۲ و  
(۲۰۵) ص ۳۲۲ و (۳۷) ص ۸۱.
- ۱۶- حماسه غدیر، گردآوری و نگارش: محمدرضا  
حکیمی، چاپ تهران، ۱۳۹۶ هـ.ق، انتشارات دفتر نشر  
فرهنگ اسلامی، ص ۲۴.
- ۱۷- نهج البلاغه، ضبط نصح: الدكتور صبحی الصالح -  
ایضاً - و من کتاب له (ع) (۱۴۵)، ص ۴۱۷؛ «الفسف مظانها  
فی غلب حدث نطق آثارها و تغیب اخبارها و حفرة لوزید فی  
فسختها و اوسعت یدها حافرها لا یضغظها الحجر و المدر...».
- ۱۸- ۲۱- نهج البلاغه، مأخذ پیشین، و من کلام له (ع)  
(۲۲۴)، ص ۳۴۶؛ نهج البلاغه، ترجمه جواد فاضل، چاپ  
نهم، ۱۳۶۰ ش، انتشارات مطبوعاتی علمی، ج ۱، صص ۴۴  
و ۴۵.
- ۲۲- ۲۳- نهج البلاغه، ضبط نصح: الدكتور صبحی الصالح، -  
ایضاً - و من کتاب له (ع)، (۵۳) - کتبه للاشتر النخعی) ص  
۴۳۸، و خ (۱۰۵) ص ۱۵۲.
- ۲۴- مأخذ پیشین، و من کتاب له (ع) (۴۵)، (ص ۴۱۷)، از  
برخی کتابها و مقالاتی که تاکنون درباره زندگی امیرمؤمنان  
علی (ع) نگاشته شده است، چنین برمی آید: که ملبوس آن

- ۱- اخلاق ناصری، خواجه نصیرالدین طوسی، با تصحیح  
و حواشی ادیب تهرانی، ج تهران، ۱۳۴۶، انتشارات  
جاویدان، ص ۲۷۵.
- ۲- شهریار، نیکولوما کیاول، ترجمه محمود محمود، ج  
تهران، ۱۳۱۱ ش، انتشارات اقبال، صص ۱۱ و ۱۲.
- ۳- منسوب است به حضرت امام حسن عسکری (ع) که  
در تفسیر آیه ۷۲ سوره مبارکه بقره / ۲: «و منهم امیتون  
لا یعلمون الکتاب...» فرموده‌اند: الاحتجاج، تألیف: ابی  
منصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، چاپ سنگی  
نجف، ۱۳۵۰ هـ.ق، مطبعه مرتضویه.
- ۴- سیری در نهج البلاغه، استاد شهید مرتضی مطهری،  
چاپ دوم، تهران ۱۳۵۴ ش، انتشارات صدرا، ص ۱۰۶.
- ۵- نهج البلاغه، ضبط نصح و ابتکر فهارسه العلمیه،  
الدكتور صبحی الصالح، الطبعة الاولى، بیروت ۱۳۸۷ هـ.ق،  
خ ۳۳ ص ۷۶.
- ۶- مأخذ پیشین، خ ۲۰۵، ص ۳۲۲.
- ۷- همان، خ ۳ (معروف به شمشیه)، ص ۴۸، که امام  
علی (ع) ضمن شکایت از کسانی که قبل از او خلافت را  
غصب کرده‌اند، سخنان خود را - خطاب به ابن عباس - با این  
عبارات آغاز می‌فرماید:
- «والله لقد قمصها فلانٌ و انه لیعلم ان محلی منها محل  
القطب من الزحاه...» به خدای سوگند که فلانی پیراهن خلافت  
را پوشید در حالی که می‌دانست پایگاه من برای خلافت  
چونان قطب آسیا در آسیاست و من بدان از هر کسی  
سزاوارترم....
- ۸- همان، و من کلام له (ع) (۱۶۴)، صص ۲۳۴ و

نهج البلاغه  
ج ۱۰

۱۲۲ شماره ۵۴

حضرت از همه کس درشت‌تر و کم‌بهاتر بوده و بیش از یک نان خورش با نان - غالباً - جوین خود نمی‌خورده است، و گهگاه که برای کار در مزرعه یا حفر قنات به خارج شهر می‌رفته و با خود غذایی را به همراه می‌برده است - به عمد - سرانبان نان خویش را می‌بسته است که مبادا فرزندان از سر مهربانی آن را با روغنی یا نان خورشی دیگر همراه سازند. داستان شب نوزدهم رمضان سال چهلم هجری یا شبانگاه ضربت خوردنش به دست ابن ملجم مرادی - که برای افطاری به خانه دخترش - ام‌کلثوم - به مهمانی می‌رود، گواهی بر زهد خداپسندانه و انقلابی اوست. بدین معنی که وقتی چشمش به سفره‌ای که ام‌کلثوم برای او با دو قرص نان جوین و کاسه‌ای از شیر و مقداری نمک مهیا نموده است می‌افتد، می‌گوید و می‌فرماید: «مگر نمی‌دانسی که پدرت به پیروی از رسول خدا (ص) هیچگاه - دو نان خورش با نان خود تناول نکرده است؟ پس به دخترش امر می‌کند که یکی از این دو را از سفره بردارد و ام‌کلثوم به دستور وی، کاسه شیر را برمی‌دارد و امام (ع) با نان و مقداری نمک روزه‌اش را می‌گشاید.

۲۵- علی (ع)؛ نوشته دکتر علی شریعتی، چاپ تهران، ۱۳۶۱ ش، انتشارات نیلوفر، ص ۱۰۱.

۲۸-۲۶- نهج البلاغه، ضبط نصح: الدكتور صبحی الصالح، - ایضاً - من کلام له (ع) (۲۰۰)، ص ۳۱۸، و من کتاب له (ع) (۵۳)، صص ۴۲۷ و ۴۲۸، و خطبه (۲۱۶) ص ۳۳۵.

۲۹- سوره مبارکه شعرا / ۲۶، آیه ۲۲۷.

۳۰- سوره مبارکه ابراهیم / ۱۴، آیه ۴۲.

۳۱- مأخوذ است از آیه ۱۸ سوره مبارکه آل عمران /

۳ و شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة و اولو العلم قائلوا بالقسط...».

۳۲- سوره مبارکه حدید / ۵۷، آیه ۲۵.

۳۳- سوره مبارکه نحل / ۱۶، آیه ۹۰.

۳۴- سوره مبارکه نساء / ۴، آیه ۵۸.

۳۵- معراج السعاده، احمد نراقی، چاپ گراوری،

تهران، ۱۳۳۲ ش، انتشارات کتابفروشی اسلامیة، ص ۱۵۶.

۳۶- بوستان سعدی (سعدی‌نامه)، تصحیح و توضیح:

دکتر غلامحسین یوسفی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۳ ش،

انتشارات خوارزمی، ابیات ۲۱۴، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲.

۳۶-۴۱- نهج البلاغه، ضبط نصح: الدكتور صبحی

الصالح، - ایضاً - خطب ۱۷۳، ۱۳۶ و ۸۷، صص ۲۴۷،

۲۴۸ و ۲۳۴، ۲۳۵ و ۱۱۹ و من حکم (۷۳)، ص ۴۸۰ و

خ (۱۷۵)، ص ۲۵۰.

۴۲-۴۴- تنبیه الامه و تنزیه المله یا حکومت از نظر

اسلام، آیه الله علامه شیخ محمدحسین نائینی، با مقدمه و

توضیحات: آیه الله سید محمود طالقانی، چاپ تهران،

۱۳۳۴ ش، صص ۱۲۷، ۱۲۰ و ۱۲۱.

۴۴- نهج البلاغه، ضبط نصح: الدكتور صبحی الصالح، -

ایضاً - و من کتاب له (ع) (۵۳)، ص ۴۳۰.

۴۵- سوره مبارکه آل عمران / ۳ آیه ۱۵۹.

۴۶-۵۰- نهج البلاغه، ضبط نصح: الدكتور صبحی

الصالح، - ایضاً - صص ۴۳۰، ۴۳۱ و ۴۴۱.

۵۴-۵۱- مأخذ پیشین، صص ۳۳۴، ۳۳۵، ۴۷۵ و

۴۲۷ و ۴۲۸.

۵۵-۵۷- همین مأخذ، صص ۳۲۵، ۴۱۸ و ۴۳۸ و

۴۳۹.

۵۸- علی (ع)؛ نوشته دکتر علی شریعتی، - همان - صص

۱۱۰ و ۱۱۱، نهج البلاغه، صبحی الصالح، - همان - خ ۲۷

(فضل الجهاد) ص ۶۹.

۵۹-۶۶- نهج البلاغه، ضبط نصح: الدكتور صبحی

الصالح، - ایضاً - صص ۴۷۳ و ۴۲۷، ۱۱۹، ۱۹۴، ۳۴۶،

۴۳۳، ۱۸۳ و ۴۲۱.

سیمای اخلاقی  
رهبر در  
منظر نهج البلاغه

شماره ۵ و ۴ ۱۳۳۳